

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية امير المؤمنين علي [ع]

حلقه صالحين شهيد قاسمی

ترجمه خطبه ۳ نهج البلاغه

این خطبه معروف به خطبه شقیقیه است که در دل های امام (ع) از ماجرای سقیفه و غصب خلافت در این خطبه مطرح است.

۱- شکوه از ابابکر و غصب خلافت: آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه ی خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون میوه آسپاب است به آسپاب، که دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها، به بلندی ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت را، رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پافیزم؟ یا در این محیط ففقان زا و تاریکی که بوجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استفوان در گلوی من مانده بود. و با دیگران خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می بردند! تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر قطاب سپرد.

۲- بازی ابابکر با خلافت: شکفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟ هر دو از شتر دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند.

۳- شکوه از عمر و ماجرای خلافت: سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه ای از فشنونت، سفت گیری، اشتباه و پوزش طالبی بود. زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر غنان محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارند، در پرتگاه سقوط می کند. سوگند به خدا! مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی ها و اعتراض ها شدند، و من در این مدت طولانی مصفت زاء، و عذاب آور، پاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد.

۴- شکوه از شورای عمر: سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم! پنا بر خدا از این شورا! در کدام زمان در برابر شفص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟ که

هم اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند؟ ناپار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ کردیم. یکی از آنها با کینه ای که از من داشت روی بر تافت، و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان.

۵- شکوه از خلافت عثمان : تا آن که سومی به فلاخت رسید. دو پهلوی از پرفوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و فویشاوندان پدری او از بنی امیه به پا فاستند و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر کرسنه ای که به جان گیاه بهاری بیفتد، عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیزفت، و شکم بارگی او، نابودش سافت.

۶- بیعت عمومی مردم با امیرالمومنین (ع) : روز بیعت، فراوانی مردم چون یال های پر پشت گفتار بود، از هر طرف مرا اطافه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین (علیهما السلام) لگد کردند، و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون کله های انبوه کوسفند مرا در میان گرفتند. اما آنگاه که به پافاستم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند و گروهی از اطاعت من سر باز زده از دین خارج شدند، و برخی از اطاعت حق سر بر تافتند، گویا نشنیده بودند سفن خدای سبمان را که می فرماید : « سرای آفرت را برای کسانی برگزیدیم که فواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزکاران است » آری! به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند، اما دنیا در دیده ی آنها زیبا نمود، و زیور آن چشم هایشان را خیره کرد.

۷- مسئولیت های اجتماعی : سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حق را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علمای عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و کرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر فلاخت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می سافتم، و آفر فلاخت را به کاسه ی اوّل آن سیراب می کردم. آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است.